

## معناشناسی واژه فداء در قرآن

حوراء جواد حسن الدهلکی<sup>۱</sup>

### چکیده

پژوهش حاضر کوششی برای معناشناسی واژه فداست. در دوره معاصر با گسترش دانش معناشناسی که یکی از محورهای اساسی در پژوهش‌های قرآن است روشی نو در این زمینه به وجود آمده که زبان‌شناسان را برآن داشته تا عنایتی خاص به واژه‌ها و لغات داشته باشند که غرض اصلی آنها کشف مراد الهی است. باتوجه به اهمیت این موضوع در نظام معنایی قرآن، هدف اثر حاضر، دستیابی به معانی واژه فداء است. این واژه در قرآن کریم به معنای عوض یا بدل است که در مقابل رهایی از اسارت قرار می‌گیرد و در مقابل آن عوضی پرداخته می‌شود که فداء نام دارد. از جمله آزاد کردن اسیر، کفاره و... اثر حاضر باتوجه به ماهیت موضوع به روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده است که به تبیین معانی فداء با استخراج آن از کتب تفسیری، لغوی، فقهی و جمع‌آوری اطلاعات آن برپایه مطالعات کتابخانه‌ای می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** معناشناسی، فداء، حزر، خلص.

### ۱. مقدمه

قرآن کریم منبع نابی است که اطلاعات علما و پژوهشگران از آن سرچشمه می‌گیرد و به معانی و مفاهیم آن می‌پردازند. یکی از پژوهش‌های مهم در تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن مربوط به زبان‌شناسی است. یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی، معناشناسی است که به نظریه معنا می‌پردازد یا شاخه‌ای که به بررسی شرایط لازم در رمز می‌پردازد تا قادر بر حمل معنا باشد. (مختار احمد، ۱۳۷۵، ص ۱۹) این دانش از اواسط قرن نوزدهم در غرب توسط نظریه‌پردازانی

۱. دانش‌آموخته کارشناسی زبان و ادبیات عرب از کشور عراق، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

مانند ماکس مولر، میشل بریل و لاینز مطرح شد. این نظریه یکی از مهمترین محورهای پژوهشی قرآنی است که برای کشف و تبیین معانی آیات و گزاره‌های متشابه کاربرد دارد (پالمر، ۱۳۷۴، ص ۱۳). این دانش، ابزاری جدید برای کشف دلالت الفاظ در اختیار قرآن پژوهان قرار می‌دهد. آنچه در علم معناشناسی ارتباط تنگاتنگی با دانش تفسیر دارد معناشناسی زبانی است که درون زبانی و با مطالعه معنا به دنبال کشف چگونگی عملکرد ذهن انسان در درک معنا با زبان است. در معناشناسی، اعتقاد بر این است که معنای يك واژه را می‌توان براساس محیط وقوع آن در يك بافت زبانی تعیین کرد (پالمر، ۱۳۷۴، ص ۱۵۷).

معناشناسی، مطالعه علمی (صریح بدون پیش‌داوری) معنای مراد و لوازم زبان در گذر تاریخ یا متن و دوره‌ای خاص است که موضوع آن می‌تواند هر چیزی باشد و نقش نشانه یا رمز را ایفا می‌کند. این نشانه‌ها و رمزها گاه غیر زبانی و گاه زبانی هستند. مراد از معنا نیز دو چیز است: یکی مصداقی است که لفظ برای اشاره به آن به کار رفته و دیگر تصویری است که از آن مصداق به ذهن اهل زبان متبادر می‌شود. (صفوی، ۱۳۸۲، ص ۶) در زبان عربی برخی آن را علم الدلاله و برخی علم‌المعنی می‌نامند (احمد مختار، ۱۳۷۵، ص ۲۰). معناشناسی واژگان قرآن، نظریه جدیدی برای فهم دقیق مفاهیم نهفته در متن قرآن و زمینه شناخت کلام الهی است، پس باید برای دستیابی به معنای حقیقی، لغاتی بررسی شوند که به عصر نزول نزدیک است تا به معنای سیاقی و وجوه استعمال آن پی برده شود و در واقع هدف اصلی، تبیین معانی واژگان قرآنی است. و از آنجا که برای رسیدن به معنای دقیق قرآنی، معانی لغوی کفایت نمی‌کند، با استفاده از روش معناشناسی و براساس بافت زبانی و بررسی تفاسیر و متون فقهی و احادیث و نیز آیاتی که اصطلاح لغات به دو صیغه اسمی و فعلی آن وارد شده، واژه و معناشناسی دقیق آن تبیین می‌شود. در مورد معناشناسی تحقیقات متعددی صورت گرفته است از جمله معناشناسی احسان اثر علیرضا دهقان پور، معناشناسی جمود اثر سهراب مروتی، معناشناسی دعا اثر سید ابوالقاسم فضایی و مقاله‌های متعددی از این قبیل انجام شده است. در زمینه معناشناسی واژه فداء هیچ تحقیقی صورت نگرفته است.

## ۲. مفهوم شناسی

### ۲-۱. فداء در لغت

خلیل فراهیدی در کتاب العین می‌گوید: «الفدی جمع فدیة و الفداء ما تفدی به و تفادی، والفعل الافتداء، و فدیته تفدیة: قلت له: أفدیک. و تفادی القوم: استتر بعضهم ببعض مخافة، و تفدیته و فدیته واحد. و الفداء: جماعة الطعام من البر و الشعیر و غیرهما، وهو الأنبار، و جمعه أفدیة؛ فدی جمع فدیة است. و فداء: آنچه به عنوان فدیة و تاوان بپردازی و فعل آن افتداء است و فدیته تفدیة: به او گفتم فدایت شوم. تفادی القوم: آن قوم نسبت به یکدیگر فداکاری کردند یا هر یک دیگری را از روی ترس همچون سپر در برابر دشمن گرفتند و فداء: حجم چیزی از گندم و جو و غیره که اشاره دارد به انباری یا مخازنی که در آن جو یا گندم را ذخیره می‌کنند و جمع آن افدیة است.» (الفراهیدی، ۱۴۱۰، ۸/۸۲)

واژه فدی، دو اصل اساسی دارد که ابن فارس در مقاییس اللغة بر آن تأکید می‌کند و می‌گوید: «الفاء و الدال و الحرف المعتل کلماتی متباینان جداً. فالأولی: أن يجعل شیء مکان شیء جمی له، و الأخری شیء من الطعام. فالأولی قولك: فدیته أفدیة، كأنك تحمیه بنفسك أو بشيء یعوض عنه و یقال: تفادی من الشيء إذا تحاماه و انزوی عنه، و الأصل فی هذه الكلمة أن یتقی الناس بعضهم ببعض كأنه يجعل صاحبه فداء نفسه و الكلمة الأخری الفداء ممدود و هو مسطح التمر (الموضع الذی یداس فیہ البر و نحوه و تجفف فیہ التمار) بلغة عبد القیس حکاه ابن درید، و قال أبو عمرو: الفداء جماعة الطعام من الشعیر و التمر و نحوها؛ فدی: (ف، د) و حرف معتل دو کلمه کاملاً متفاوت هستند. اولی، چیزی را به جای چیز دیگری قرار دهی برای محافظت از آن و دیگری، چیزی از غذاست. اولی، فدیته أفدیة، گویا خودت از او محافظت می‌کنی یا با چیزی آن را عوض (باز خرید) کنی (مثلاً فدیة اسیر). گفته شده: مرد خود را از چیزی نگه داشت و کناره گرفت و اصل در این کلمه هر کدام از مردم همچون سپر از یکدیگر محافظت کنند؛ یعنی نسبت به یکدیگر فداکاری کنند و هریک را همچون سپر در برابر دشمن بگیرند؛ گویا

جانش را فدای دوستش قرار می‌دهد و واژه دیگر فداء ممدود است و آن مسطح تمر است؛ یعنی جایی که خرما را در آن خشک می‌کنند و این به زبان عبدالقیس که ابن درید آن را نقل کرده است و ابوعمرو گفت: فداء مجموعه‌ای از غذاست مثل جو و گندم یا غیر آنها». (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴/۴۸۳)

در تاج العروس آمده است: «(فدی) مقصور و تفتح الفاء و تکسر إذا استنقذه بمال و اسم ذلك المال (الفدية) و هو عوض الأسير و جمعها (فدی) و (فدیات) مثل سدره و سدر و سدرات و (فادیته) (مفاداة) و (فداء) مثل قاتلته مقاتلة و قتالاً أطلقتها وأخذت (فدیته) و قال: المبرد (المفاداة) أن تدفع رجلاً وتأخذ رجلاً و (الفدی) أن تشتريه وقيل هما واحد و (تفادی) القوم اتقى بعضهم ببعض كأن كل واحد يجعل صاحبه (فداه) و (فدت) المرأة نفسها من زوجها (تفدی) و (افتدت) أعطته مالاً حتى تخلصت منه بالطلاق؛ فدی اگر مقصور باشد و فاء آن فته یا کسره بگیرد معنا چنین خواهد بود. زمانی که آن را با مال یا جز نجات و رها سازد و اسم آن مال (فدیته) است و آن عوض از اسیر است و جمع آن (فدی) و (فدیات) مثل سدره و سدر و سدرات (فادیته)؛ یعنی نسبت به آن فداکاری کردم، (مفاداة) یعنی، تبادل اسیر میان دو طرف و (فداء) آنچه به عنوان فدیة و تاوان پرداخته شود. این سه واژه مانند قاتلته، مقاتله و قتالاً؛ یعنی آن را رها ساختم و گرفتم (فدیته) و مبرد می‌گوید: (المفاداة) مراد تبادل اسیر میان دو طرف جنگ و (الفدی) آن را بخری که در منظور یکی هستند؛ یعنی مرادف یکدیگرند و (تفادی) آن قوم نسبت به یکدیگر فداکاری کردند هر یک دیگری را همچون سپر در برابر دشمن گرفت به معنی (فداه) و (فدت) آن زن به شوهر خود مالی داد و رها شد (تفدی) و (افتدت) به او مالی داد تا اینکه از او رها شد و طلاق گرفت». (الزبیدی، بی تا، ۲۰/۴۲)

در صحاح آمده است: «الفداء إذا كسر أوله يمد ويقصر، وإذا فتح فهو مقصور. يقال: قم فدی لك أبي و يقال: فداه وفاداه، إذا أعطى فداءه فأنقذه و تفادوا، أي فدی بعضهم بعضاً. و افتدی منه بكذا، و تفادی فلان من كذا: إذا تحاماه وانزوى عنه والفدية والفدى والفداء، كله بمعنی؛ اگر اول فداء مکسور شود، ممدود و مقصور می‌شود. اگر فته بگیرد، پس در این صورت مقصور

است. «قُم فدی لك أبی؛ پدرم فدای تو شود» (که مفهوم دعا و ستایش را دارد) و گفته شده است که فداه و فاداه یعنی، پولی یا عوضی داد و او را نجات داد و تفادوا یعنی، فدای یکدیگر شدند (هر کدام سپرد دیگری در جنگ شدند). «وافندی منه بكذا، و تفادی فلان من كذا؛ خود را از چیزی نگه داشت و کناره گرفت» و فدیة و فدی و فداء همه در یک معنا هستند.

- نابر اقوال لغویان، ماده فداء شامل دو اصل است و آن چیزی را به جای چیز دیگری قرار دادن برای محافظت از آن و دیگری چیزی از غذاست.

- صاحب تحقیق هر دو معنا را به یک اصل بازگردانده است و این گونه بیان می کند: «اصل واحد در این ماده قرار دادن چیزی عوض از چیز دیگر یا امری واجب است، خواه هر یک از آنها مال یا موضوعی خارجی باشد. همچنین در مورد نوع غذا بیان می کنند که آن ظرف خرما یا گندم یا جو در بعضی از موارد، فدیة بوده است». (مصطفوی، ۱۴۱۷، ۹/۴۱) مراد از واژه فداء در قرآن نیز همان معنای اول در لغت مدنظر است که صاحب تحقیق هر دو معنا را یکی برشمرده است.

## ۲-۲. فداء در اصطلاح

فداء: «عوض- جایگزین. فداء عبارت است از اینکه انسان خیانت و عمل خلافی انجام داده باشد که اثر سوء و کیفر جانی و مالی آن گریباننش را بگیرد و بخواهد آن کیفر را با چیز دیگری عوض کند آن چیز را هرچه که باشد فداء یا فدیة می نامند». (رستگاری، بی تا، ص ۳۵۸) واژه فداء در اصطلاح فقهی معانی متعددی دارد از جمله

- «عوض الخلع، وهو العوض المالی الذی تبذله الزوجة الکارهة لزوجها لکی یطلقها؛ عوض خلع؛ و آن عوض مالی است که زن برای شوهر خود می بخشد تا او را طلاق دهد و آن در صورتی است که زن تمایلی ندارد با شوهرش زندگی کند». (جمعی از نویسندگان، بی تا، ص ۱۹۳۷)

- «ما یفرض من مال أو فعل علی من لم یأت بالواجب لعذر، کما یخرجه المرخص لهم الإفطار فی شهر رمضان و هی مد من الطعام عن کل یوم؛ بر کسی که تکلیف خود را به دلیل عذری انجام

نداده باشد اموال یا فعلی فرض می‌شود و آن مقداری که باید بدل از روزه بپردازد یک مد طعام برای هر روز است». (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ص ۱۹۳۷)

«ما يقوم مقام الشيء دفعا للمكروه و منه: فداء الأسير؛ برای دفع ضرر، جایگزینی می‌شود مانند فدای اسیر». (قلعجی، ۱۴۰۸، ص ۳۴۱) «وَأَمَّا الْإِفْتِدَاءُ فَيُطْلَقُ عَلَى مَا يَشْمَلُ الْمَعْنَى اللَّغَوِيَّ وَهُوَ الْإِسْتِنْقَازُ بِعَوْضٍ، أَوْ عَلَى مَا يَكُونُ جَبْرًا خَطَأً، أَوْ مَحْوِ الْإِثْمِ أَوْ تَقْصِيرِهِ؛ ماده افتداء اطلاق می‌شود به هر آنچه شامل معنای لغوی می‌شود و آن نجات دادن با عوض یا جبران اشتباه یا پاک کردن گناه یا کوتاهی کردن». (محمود عبدالرحمن، بی‌تا، ۲۴۴/۱) «والمفاداة بضم الميم: مَنْ فَادَى الْأَسِيرَ: فِدَاهُ وَاسْتَنْقَذَهُ مِنَ الْأَسْرِ. دَفَعَ الْبَدَلَ عَنِ الْإِثْمِ وَ مِنْهُ مَفَادَاةُ الْأَسْرَى وَ مَفَادَاةُ وِلْدِ الْغَارَةِ (أَي مِنْ تَزْوِجِ امْرَأَةٍ فَغَرَّتْهُ بِأَنْهَا حَرَّةٌ فَإِذَا هِيَ أُمَّةٌ، لَهُ حَقٌّ دَفْعِ فِدَاءِ وِلْدِهِ مِنْهَا لِسَيِّدِهَا لِأَنَّهُمْ رَقِيقٌ لَهُ؛ وَ مَفَادَاتٌ بِهِ ضَمِّ مِيمٍ: مَنْ فَادَى الْأَسِيرَ: أَوْ رَادِرٌ بَرَابَرَ فِدْيَةِ أَيْ مِنْ أَسِيرِي نَجَاتٍ دَادَ وَ پَرْدَاخْتَنَ بَدَلَ مِنْ أَنْسَانٍ اسْتَمَانْدَ مَفَادَاهُ اسْمِيرٍ وَ مَفَادَاهُ وِلْدِ الْغَارِ؛ يَعْنِي هَرَكْسٌ بِأَزْنِيٍّ اَزْدَوَاجٍ كُنْدٌ وَ زَنْ أَوْ رَا فَرِيبٌ دَهْدُ كِهْ أَوْ آزَادٌ اسْتِ وَ دَرِ وَاقِعٌ كَنْبِزٌ بُوْدَه، مَرْدٌ اَيْنَ حَقِّ رَا دَارْدُ فِدْيَهْ پَسْرَشِ رَا اَزْ أَوْ بَهْ اَرِبَابِشِ بَدَهْدُ؛ زِيْرَا اَنْهَآ كَنْبِزٌ أَوْ هَسْتَنْدُ» (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ص ۱۹۳۷).

## ۲-۳. مترادف مفهوم فداء

مترادف در زبان عربی از باب نزدیک کردن و تقریب معناست؛ زیرا هر واژه در زبان عربی معنای خاص خود را دارد و آنچه در زبان عربی مترادف نامیده می‌شود از باب تسامح است. بنابراین، هر مترادفی که برای واژه فداء ذکر می‌شود برای بیان و توضیح معنای مورد نظر تحقیق است.

## ۲-۴. حرر در لغت

حرر در لغت دو اصل دارد. ابن فارس می‌گوید: «(حَرَ) الْحَاءُ وَالرَّاءُ فِي الْمَضَاعِفِ لَهُ أَصْلَانِ، فَالْأَوَّلُ مَا خَالَفَ الْعِبُودِيَّةَ وَبَرِيَءٌ مِنَ الْعَيْبِ وَالنَّقْصِ، يُقَالُ هُوَ حَرٌّ بَيْنَ الْحُرِّيَّةِ وَالْحَرِيَّةِ، وَالثَّانِي خِلَافَ الْبُرْدِ يُقَالُ هَذَا يَوْمٌ ذُو حَرٍّ وَيَوْمٌ حَارٌّ. وَالْحُرُورُ الرِّيحُ الْحَارَّةُ تَكُونُ بِالنَّهَارِ وَاللَّيْلِ، وَمِنْهُ الْحَرَّةُ وَهُوَ الْعَطْشُ؛ (حَاءٌ وَرَاءُ) فِي الْمَضَاعِفِ، دُوْ اَصْلٍ دَارْدُ. نَقْطَهْ مَقَابِلِ عِبْدٍ اسْتِ وَ اَزْ عَيْبٍ وَ نَقْصٍ مِنْزَهْ

است. گفته می‌شود آزادی که به‌طور مطلق آزاد است و دوم، ضد سردی است. گفته می‌شود روز گرم و حرارت‌زاست و حرور باد گرم که در روز و شب موجود است و حره، مفرد حراست و آن تشنگی است».

## ۲-۵. حرر در اصطلاح

در کتاب مفردات راغب آمده است: «تحریر، آزاد کردن انسان یا از بردگی غیر و یا از بردگی شهوات». در معنای اول آیه: «و تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ؛ آزاد کردن بردگان مؤمن» (نساء: ۹۲). در معنای دوم: «نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا؛ خداوندا نذر کردم فرزندی که در رحم دارم برایت آزادهای باشد» (آل عمران: ۳۵). منظور این است که فرزندش را در راهی قرار دهد که از بهره‌های دنیوی و شهوات و منابع دنیا بهره‌مند نشود. خدای تعالی فرمود: «نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا؛ پسران و فرزندان زادگان که او را برای عبادت خدا خالص گرداند» (نمل: ۷۲). از این رو شعبی، معنی محرر را با اخلاص معنی کرده: «حررت القوم: قوم را از بندگی و بردگی و حبس رها و آزاد کرده‌ام».

## ۲-۶. خلص در لغت

ابن فارس می‌گوید که ماده خلص اصل ثابتی دارد و آن: «خلص، الخاء واللام والصاد اصل واحد مطرد و هو تنقية الشيء و تهذيبه، يقولون خلصته من كذا و خلص هو». (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲۰۸/۲)؛ خ و لام و ص اصلی ثابت است و آن، پاک کردن و تهذیب يك چیز است. می‌گویند: «او را از چیزی نجات دادم و آن نجات پیدا کرد». در الصحاح آمده است: «[خلص] (خلص الشيء بالفتح يخلص خلوصاً، أي صار خالصاً، و خلصته من كذا تخليصاً)، أي نجيته فتخلص (والاخلاص أيضا في الطاعة: ترك الرياء، وقد أخلصت لله الدين)؛ خلص با فتح یعنی، آن چیز پاک و خالص شد، آن را نجات دادم پس نجات پیدا کرد و اخلاص در اطاعت یعنی، ترک ریا و دین را برای خدا خالص کردم» (الجوهري، ۱۴۰۷، ۱۰۳۷/۳).

راغب می‌گوید: «فعل خلص، خلصته فخلص است». خداوند تعالی می‌فرماید: «فَلَمَّا أَشْتَأَسُوا

مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ از غیر خویش منفرد و جدا بودند و کفارہ گرفتند» (یوسف: ۸۰) و «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛ همانا او از بندگان مخلص ماست» (یوسف: ۲۴). اخلاص و پاک‌دلی مسلمین و پاکی اعتقاد آنها از عقاید باطله است؛ یعنی آنچه را که یهود از تشبیه و نصاری از تثلیث می‌گفتند و می‌خواندند (یهود خدا را به چیزی همانند کردند و نصاری خدا را سه دانستند) و مسلمین از این‌گونه عقاید باطله، تبری و بی‌زاری جستند. آیه «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ به‌درستی که او مخلص، رسول و نبی بود» (مریم: ۵۱)، پس حقیقت معنای اخلاص در پرستش، تبری و دوری از هر چیزی غیر خدای تعالی است». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱/۶۲۵)

می‌توان معنای خلاص را اینگونه با معنای فداء ربط داد و معنای مشترک بین آن را به دست آورد و از این نظر مترادف با واژه فداء قرار گیرد. وقتی یک مفدی از شر یا مکروهی خلاص شود گویی از آن نجات یافته و رهایی پیدا کرده است. واژه التحریر از این نظر مترادف با واژه فداء است که گویی مفدی در دایره بندگی زندانی است. بنابراین، در مقابل آزادی آن چیزی داده می‌شود و آن فداء است.

### ۳. مفهوم فداء در قرآن و مصادیق آن

اصطلاح فداء، دو صیغه اسمی و فعلی دارد که به صورت ماضی و مضارع در آیات متعدد و با مشتقات مختلف ذکر شده است از جمله «أَفْتَدَى، أَفْتَدَوْا، أَفْتَدَتْ، يَفْتَدِي، يَفْتَدُوا، تَفَادَوْهُمْ، فَدَيْنَاهُ، فَدِيَةٌ، فِدَاءٌ». از مصادیق آن: «عوض از اسیر، کفارہ در اصطلاح فقهی، بدل از خلع یا عوض، عوض از ذبح اسماعیل، بدل از عقاب اخروی» است (الدهلکی، ۱۴۴۲، ص ۸۲).

#### ۳-۱. عوض از اسیر

عوض از اسیری که با مال یا جان صورت می‌گیرد. آیاتی که در زمینه جنگ و اسارت وارد شده است بر این امر دلالت دارد از جمله قول خداوند متعال: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءٌ؛ وقتی به کفار برخوردید باید با ایشان بجنگید تا وقتی که کشتگانتان زیاد شود. آن وقت است که می‌توانید دست از کشتار کشیده،



اسیر بگیرد و درباره اسیران یا این است که منت بر آنها نهاده آزادشان می‌کنید و یا این است که فدیہ می‌گیرد و آزاد می‌کنید» (محمد: ۴). (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳۳۷/۱۸) «فَأَمَّا مَنْ بَعْدَ وَإِذَا فِدَاءٌ؛ و یا این است که فدیہ می‌گیرد و آزاد می‌کنید» (محمد: ۴). اسیر جنگی را نمی‌توان بعد از پایان جنگ به قتل رساند، بلکه رهبر مسلمین براساس مصالحی که در نظر می‌گیرد آنها را گاه بدون عوض و گاه با عوض، آزاد می‌کند. این عوض، نوعی غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد. فاضل مقداد در کنزالعرفان می‌گوید: «اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، گرفتن و آزاد کردن، برده ساختن آنها. در هر صورت، قتل آنها جایز نیست» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۳۹۸/۲۱). «بندها را محکم کنید (و اسیر بگیرید) و پس از آن منت نهید یا فدا و عوض بگیرید (و آزادشان کنید)» (قرشی، ۱۳۷۱، ۱۵۶/۵).

«وَأَمَّا الْفِدَاءُ: مصدر مجرّد أو من المفاعلة أي فإذا صاروا تحت السلطة والإسارة والوثاق: فأمّا تطلقونهم أو تفادونهم بالإطلاق وأخذ المفدى. والتعبير بمصدر فاعل: إشارة إلى استمرار الفدية، من جهة الكثرة والتعدّد في الأسارى. وقلنا إنّ النظر في الفداء ومشتقاته إلى جعل شيء عوضاً وفدية، سواء كان ذلك الفدية مالا في قبال استنقاذ أسير، أو أسيرا في قبال أخذ أسير آخر أو مال أو حقّ أو امتياز مخصوص. فالفادى هو من يعطى فدية. والمفدى هو ما يعطى له ولاستنقاده، فالفادى هو أخذ المفدى لا الفدية؛ صاحب تحقيق بیان می‌کند که فداء مصدر مجرد یا از مفاعله است. در مورد تفسیر آیه آمده است اگر اسیران، تحت سلطه یا اسارت و قید شما درآمدند آنها را رها کنید یا اسیران آنها را آزاد کنید و در برابر آنها اسیر بگیرد. استفاده از مصدر (فاعل) اشاره به استمرار فدیہ دارد و از نظر کثرت و زیادى اسیران است. بانوجه به فدیہ و مشتقات آن، قرار دادن چیزی به جای چیز دیگر که همان عوض یا فدیہ است، خواه آن فدیہ در مقابل نجات اسیر باشد یا اسیری در مقابل گرفتن اسیر دیگر یا اموال یا حقی و یا یک امتیاز

خاص باشد. بنابراین، (فادی) کسی که فدیة می‌دهد و (مفدی) به خاطر او چیزی داده می‌شود تا نجات یابد. بنابراین، (فادی) گرفتن مفدی است نه فدیة» (مصطفوی، ۱۴۱۷، ۴۱/۹).

فداء آن عوضی است که انسان می‌دهد تا از آن اثر سوء، رهایی یابد. برای مثال کسی که در جنگ اسیر شده است، به عوض خود یا مالی می‌دهد و یا شخصی را و کسی که جرمی و خیانتی مرتکب شده است مقداری مال برای کفاره یا جریمه می‌پردازد. معنای عوض در آیه ۸۵ سوره بقره آمده است: «نَمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِّنكُمْ مِّن ديارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمُ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؛ پس شما همان گروهید که خودتان یکدیگر را می‌کشید و طائفه‌ای از خود را از دیارشان بیرون می‌کنید درحالی‌که به گناه و بدکرداری و ظلم و ستم بر ایشان یکدیگر را پشتیبانی و کمک می‌کند و اگر اسرا و کسانی که در دست دشمن گرفتار شده‌اند به شما روآورند برای ایشان فدیة و عوض می‌دهید با اینکه فدیة گرفتن بر شما حرام بود چنان‌که بیرون کردن جمعی از خود حرام بود، پس چرا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید و پاداش کسی که چنین کند به جز خواری در زندگی دنیا و اینکه روز قیامت به طرف بدترین عذاب برگردد، چیست. و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» (بقره: ۸۵). (فیض الاسلام، ۱۳۷۸، ۲۰/۱) طبرسی در تفسیر آیه می‌گوید: «بنی اسرائیل هنگامی که گروهی از آنان بر گروه دیگر غالب می‌شد آنان را از خانه‌هایشان بیرون می‌کرد درحالی‌که خداوند از ایشان پیمان گرفته بود که خون‌ریزی نکنند و یکدیگر را به قتل نرسانند و آنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنند. همین‌طور پیمان گرفته بود که هرگاه برخی از آنها بعضی دیگر را اسیر کرد با دادن فدیة آن را نجات دهند، پس آنان دستور فدیة را عملی کردند و دستور بیرون نکردن از خانه را نافرمانی نمودند و در حقیقت، برخی را ایمان و بعضی را کافر شدند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۴۶/۱).

قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: «تفدوهم من الفداء - والفداء: طلب الفدیة فی الاسیر الذی فی ایدیهم؛ تفدوهم از فداء آمده است که به معنای آنچه از مال و مانند آن که در برابر آزادی دیگری دهند. مفاداة: مبادله اسرا با دشمن و گرفتن اسیرانی که در دست آنهاست». (قرطبی،

۱۳۶۴، ۲/۲۲) اندلسی در بحرالمحیط می‌گوید: «(تُقَادُوا وَهُمْ)؛ قرأه نافع و عاصم و الكسائي من فادی و قرأ الباقون: من فدی. وقيل: معنى فادی: بادل أسيراً بأسير، و معنى فدی: دفع الفداء، و يشهد للأول قول العباس: فاديت نفسی وفاديت عقیلاً. و معلوم أنه ما بادل أسيراً بأسير. وقيل: معنى تفدوهم بالصلح، و تفادوهم بالعنف. وقيل تفادوهم: تطلبوا الفدية من الأسير الذی فی أیدیکم من أعدائکم، و تفدوهم: تعطوا فديتهم. وقال أبو علی معنى تفادوهم فی اللغة، تطلقونهم بعد أن تأخذوا عنه شيئاً. وفاديت نفسی: أى أطلقتها بعد أن دفعت شيئاً. وفادی وفدی يتعدیان إلى مفعولين، الثانی بحرف جر، وهو هنا به محذوف؛ بعضی از نحات (تفادوهم) را از فادی خواندند و بقیه از فدی خواندند. گفته شده است معنای فادی، مبادله يك اسير با اسير ديگر و معنای فدی، پراخت کردن فديه است. شاهد مثال اول قول عباس: (فاديت نفسی وفاديت عقیلاً) است. اندلسی در این باره می‌گوید: روشن است مراد مبادله اسير با اسير ديگر است و گفته شده است که معنای ماده تفدوهم همراه با صلح و ماده تفادوهم همراه با خشونت است. گفته شده تفادوهم: درخواست فديه از اسير دشمن که در دست است و در لغت به معنی آنها را آزاد می‌کنید وقتی در عوض آنها چیزی بگیریید» است. و تفدوهم فديه آنها را می‌دهید. وفاديت نفسی یعنی آن را رها کردم بعد از اینکه چیزی در مقابل آن پرداخت کردم. فادی و فدی هر دو به دو مفعول متعدی می‌شوند که مفعول دوم با حرف جر می‌آید و مفعول دوم حذف شده است. «و قال الثعلبی: يقال: فدی، إذا أعطی مالا، وأخذ رجلاً، وفادی، إذا أعطی رجلاً وأخذ رجلاً، فتفدوهم: معناه بالمال، و تفادوهم، أى: مفادات الأسير بالأسير» (الثعلبی، ۱۴۱۸، ۱/۲۷۵).

ثعلبی در تفسیر قرآن می‌گوید: «(فدی) اگر مالی بدهد و مردی را بگیرد و (فادی) اگر مردی را بدهد و مردی را بگیرد. بنابراین، تفدوهم: معنای آن همراه با مال است و تفادوهم: مبادله اسير با اسير». راغب در مفردات می‌نویسد: «فديته بمال و فديته بنفسی؛ با مال و جانم حمایتش کردم». «فاديته بكذا؛ او را با بهادادن خریدم». پس از اسير گرفتن از كفار یا با فديه آزادشان کنید

و یا با لطف و نعمت یا هرگاه کفار اسیران جنگی شما شدند در آزادیشان از آنها عوض بگیرید» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۴/۳).

\*معنای تفادوهم بنا بر قول اندلسی و ثعالبی، مبادله اسیر با اسیر است، ولی نظر قرطبی و طبرسی، دادن فدیة در عوض اسیر است.

#### ۴. کفاره (در اصطلاح فقهی)

- نوع اول، کفاره روزه است که در قول حق تعالی آمده است: «وَعَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ؛ و بر کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیرزنان) لازم است کفاره دهند و مسکینی را اطعام کنند» (بقره: ۱۸۴). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱/۶۲۳) راغب درباره فدیة می‌گوید: «فدیة چیزی است از مال که در برابر کوتاهی کردن از عبادت و برای مصون ماندن از عواقب آن می‌پردازند مانند کفاره سوگند و کفاره روزه» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۵/۳). طبرسی درباره تفسیر آیه می‌گوید: «بیشتر دانشمندان ضمیر آخر این فعل را را به صوم برگردانده و معنا کرده‌اند که خداوند کسانی را که قدرت روزه گرفتن دارند مخیر کرده است بین اینکه روزه بگیرند و کفاره ندهند و یا اینکه عوض روزه از هر روزی يك مسکین را غذا دهند، ولی بعداً این حکم با آیه بعد نسخ شد و برخی دیگر آن را به فدیة (یعنی کفاره) برگردانده و معنا کرده‌اند بر کسانی که توانایی فدیة دارند».

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مراد از: «الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ» این است که شخصی که در ماه مبارك رمضان به واسطه مرض، روزه خود را خورده و سپس خوب شده، ولی تا ماه رمضان دیگر قضای آن را به جا نیاورده است در این صورت باید روزه آن روزها را بگیرد و نیز برای هر روز، کفاره دهد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲/۲۰۴). بر آنان که به مشقت زیاد روزه می‌گیرند، عوضی است و آن، طعام فقیر است (قرشی، ۱۳۷۱، ۵/۱۵۶). آلوسی می‌گوید: «فدیة در این آیه: «فی معنى الجزاء وهو عبارة عن البذل القائم عن الشيء» به معنای کیفری است و آن عبارت از: بدلی است که جایگزین يك شیء است» (الآلوسی، ۱۴۱۵، ۱/۲۹۰). صاحب تحقیق می‌گوید: «وَعَلَى الَّذِينَ

بَطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ، اى عوض فى قبال تأخير الصوم؛ فديه در اين آيه به معنای عوضی است که در مقابل تأخير انداختن روزه می پردازند» (مصطفوی، ۱۴۱۷، ۴۲/۹). براساس تفسیر مفسرين، مراد از فديه در اين آيه، عوض مالی است که جایگزین کیفر عملی می شود.

نوع دوم كفاره: كفاره حلق برای مضطر در حج است که فرد، مخیر شده بین سه نوع كفاره یعنی، صدقه، روزه و قربانی. در قول حق تعالی آمده است: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ؛ و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و ناچار بود سر خود را بتراشد) باید فديه و كفاره ای مانند روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» (بقره: ۱۹۶) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۱/۲). در مورد این آیه احکام زیادی بیان شده است (برای بیان حکم لزوم و وجوب حج و عمره) از جمله «اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بتراشد) باید فديه (كفاره ای) مانند روزه یا صدقه یا گوسفند بدهد. ظاهر آیه این است که چنین شخصی مخیر در میان این سه یعنی، روزه، صدقه و ذبح گوسفند است. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که روزه در این مورد باید سه روز بوده باشد و صدقه به شش مسکین و در روایتی به ده مسکین و نسک، قربانی کردن يك گوسفند است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۲/۲).

مجمع البیان چنین نظری را بیان می کند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۴۳/۲) علامه طباطبایی می گوید: «حرف فاء در آغاز جمله برای تفریع است؛ یعنی جمله را نتیجه سخنان قبلی می کند و تفریع این حکم بر سخن قبلی که از تراشیدن سر نهی می کرد و اگر سر را بتراشد آن مرض به بهبودی مبدل می شود و در جمله «أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَأْسِهِ» مراد ناراحتی غیر از سردرد است و ناراحتی از ناحیه حشرات است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۱۲/۲). «مِن» در «مِن صِيَامٍ» برای بیان جنس فديه است» (الآلوسی، ۱۴۱۵، ۴۷۸/۱).

## ۵. بدل از خلع یا عوض (در اصطلاح فقهی)

یعنی عوضی که انسان از برای خود می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ؛ مانعی نیست بر آنها (زن و شوهر) که زن، فدیة و عوضی بپردازد و طلاق بگیرد». این آیه به مسئله خلع اشاره دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «تنها در يك فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و دو همسر اگر بترسند که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر آن دو نیست که زن، فدیة (عوضی) بپردازد و طلاق بگیرد. در واقع سرچشمه جدایی در اینجا زن است و باید غرامت این کار را بپردازد» (بقره: ۲۲۹). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۶۹/۲) راغب می‌نویسد: «افتدی، وقتی است که از نفس و جان خویش بذل کند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۵/۳). در تفسیر الکشاف آمده است: «فیما افتدت به نفسها واختلعت به من بذل ما أوتیت من المهر؛ زن مهریه خود را به شوهرش بخشید و خودش را با آن رها کرد و از آن طلاق گرفت» (زمخشری، ۱۴۰۷، ۲۷۵/۱).

مصباح المنیر می‌گوید: «(فدت) المرأة نفسها من زوجها (تفدی) و (افتدت) أعطته مالا حتى تخلصت منه بالطلاق؛ آن زن به شوهر خود مالی داد تا از او رها شود و طلاق بگیرد». (الفیومی، بی‌تا، ۴۶۵/۲) قاموس القرآن می‌گوید: «گناهی بر آن دو نیست در آنچه زن چیزی در عوض طلاق گرفتن بدهد» (قرشی، ۱۳۷۱، ۱۵۶/۵). در کتاب شیخ طوسی آمده است: «سمى الله تعالى الخلع في كتابه افتداء فقال (فلا جناح عليهما فيما افتدت به) و الفدية العوض الذي تبذله المرأة لزوجها تفتدي نفسها منه به؛ خداوند متعال خلع را در کتابش افتداء نامید و فرمود: «فلا جناح عليهما فيما افتدت به» و معنای فدیة: عوضی که زن به شوهر خود می‌بخشد تا با آن خود را رها کند» (طوسی، ۱۳۸۸، ۳۴۲/۴).

## ۶. عوض از ذبح اسماعیل علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ و آن ذبح را به ذبحی بزرگ عوض کردیم». (صافات: ۱۰۷) یعنی «ما فرزند او را فدا دادیم به ذبحی عظیم که بنابر آنچه در روایات آمده است عبارت بود از قوچی که جبرئیل از ناحیه خدای تعالی آورد». مراد از ذبح عظیم بزرگ جثه، قوچ نیست، بلکه چون از ناحیه خدا آمد و خدای تعالی آن را عوض اسماعیل قرار داد، عظمت داشت (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۳۲/۱۷). در تفسیر نمونه آمده است: «فدینا از ماده فدا در اصل به معنی قرار دادن چیزی برای بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است. بنابراین، مالی را که برای آزاد کردن اسیر می‌دهند، فدیة می‌گویند و نیز كفارة‌ای را که بعضی از بیماران به جای روزه می‌دهند به این نام نامیده می‌شود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۱۷/۱۹).

آلوسی می‌گوید: «و فدیناه بذبح: بحیوان یذبح بدله؛ به حیوانی که بدل اسماعیل ذبح می‌شود، فدا کردیم». (آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۲/۱۲۶) الکشاف می‌گوید: «بنابر اسناد فداء، منظوری که ممکن است از فداء خواسته شود همان هبه و بخشش است» (زمخشری، ۱۴۰۷، ۶/۳۵۰). در مجمع البیان آمده است: «لفظ (فداء) چیزی را گویند که به جای چیز دیگری قرار داده شود که از چیز اول، ضرر برطرف شود و (ذبح) به معنی مذبوح و آنکه ذبح شود، است و مقصود اینکه ما ذبح را به جای آن قرار داده مانند اسیری که مقابل چیزی فدیة و آزاد شود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۱/۳۰). راغب می‌گوید: «درباره فدیة دادن، خدای تعالی گوسفندی را به جای حضرت اسماعیل به پدرش ابراهیم داد تا سنت ناپسند قربانی کردن فرزندان و انسان‌ها در راه معبود و بت‌ها از بین برود؛ زیرا انسان با جامه کرامت و فضیلت آفریده شده و موجودی مادون بت‌ها و مادیات نیست، بلکه وجودی است بری و مسجود فرشتگان» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۵/۳).

حائری طهرانی می‌گوید: «(وَفَدَيْنَاهُ)، آنچه بدل آن (یعنی اسماعیل) ذبح می‌شود و آن قوچ عظیم‌الجثه یا عظیم‌القدری بود که خداوند آن را فدای اسماعیل کرد؛ زیرا خاتم‌الانبیاء در صلب آن حضرت بود». (حائری طهرانی، ۱۳۳۷، ۹/۱۳۰) صاحب تحقیق در باب آیه فوق می‌گوید: «أی

جعلنا هذا الذبح العظيم عوضا عن ذبح إسماعيل و يطلق على هذا العوض: الفدية على فعلة و يدلّ على نوع من الفداء؛ این ذبح عظیم را عوضی از ذبح اسماعیل قرار دادیم و به این عوض می‌گویند: فدیة که بر وزن فعلة است و بر نوعی از فدا دلالت می‌کند» (مصطفوی، ۱۴۱۷، ص ۴۱).

## ۷. بدل از عقاب اخروی

آیات متعددی مسئله فداء را در روز قیامت نفی می‌کنند از جمله

خداوند متعال خطاب به کافران می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگرچه در روی زمین پر از طلا باشند و آن را به‌عنوان فدیة (و کفاره اعمال بد خویش) بپردازند هرگز از هیچ‌یک از آنها قبول نخواهد شد و برای آنان مجازات دردناک است و یاورانی ندارند». (آل عمران: ۹۱) منظور از این تعبیر (تمام روی زمین پر از طلا باشد و انفاق کنند) کنایه‌ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است. کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند یعنی، پس از مرگ در حال کفر بودند اگر بزرگ‌ترین ثروت‌های جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند مانند این جهان می‌توانند با استفاده از ثروت، مجازات الهی را از خود دور سازند سخت در اشتباه هستند و این جریمه مالی و فدیة به‌هیچ‌وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت.

مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می‌گوید: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ امروز نه از شما (منافقان) و نه از کافران، فدیة و غرامتی گرفته (و پذیرفته) نمی‌شود» (حدید: ۱۵). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۶۵۲/۲) علامه طباطبایی در مورد این آیه می‌گوید: «در این آیه علاوه بر نفی یاور (که همان شفیع است) فداء را هم نفی کرده است؛ زیرا هم ناصر و هم فداء جنبه عوض و بدل را دارد و بدل همیشه در برابر چیزی قرار می‌گیرد که از آدمی فوت شده باشد و منظور در این آیه این است که در دنیا چیزی را از دست داده‌اند که جایگزینی ندارد و آن توبه است که هیچ چیز جبران‌ش نمی‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴،



۵۲۸/۳). طبرسی می‌گوید: «الف) ملء در اصل ملأ است به معنی پر و لبریز و ملأ اشراف (که به اشراف ملأ گویند) به همین معنی است؛ زیرا هیبت و جلالت ایشان چشم‌ها را پر می‌کند و ملأ، اسم است برای مقداری که پر می‌کند و ملأ مصدر است؛ ب) فدیة، بدل از هر چیز برای برطرف کردن اذیت و ضرر از آن و فدیة اسیر به همین معنی است؛ زیرا کشتن و اسارت را از او برطرف می‌کند. فداء با همزه ممدوده است اگر فاکسور باشد و با الف مقصور (فدا) است اگر (فا) مفتوح باشد می‌شود (فدی لك) و (فداء لك) و افتداء باب افتعال از فدیة است (ولو افتدی به) به معنای بذله عوضا، یعنی آن را با عوض بخشید» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۵۹/۴)

آیه دیگری در سیاق بیان عاقبت کافران با صیغه فعلی وارد شده است که تحقق فدا و عدم قبول آن را نفی می‌کند، حتی اگر دو برابر آنچه بر روی زمین باشد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ همانا کسانی که کفر ورزیدند اگر تمام آنچه در زمین است با یک برابر مثل آن تحت مالکیتشان باشد و در قیامت بخواهند با فدا کردن آن از عذاب رها شوند هرگز از آنها پذیرفته نمی‌شود و برای آنان عذابی دردناک است» (مائده: ۳۶).

در آیه دیگر خداوند در مورد نفی فداء خطاب به منافقین می‌فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يُوَفِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةً وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوَّاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ در نتیجه دیگر امروز از شما و از کفار فدیة و عوض پذیرفته نمی‌شود. منزلگاهتان آتش و سرپرست شما همان است که بازگشت گاهی بس بد است» (حدید: ۱۵). (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۶۴/۱۹) در تفسیر المیزان آمده است: «این آیه، تتمه گفتار مردان و زنان باایمان است که در خطاب به منافقین و منافقات می‌گویند و در این خطاب خود کفار را هم اضافه می‌کنند؛ زیرا منافقین هم در واقع کافرند و تنها فرقی که کفار با ایشان دارند این است که کفر خود را علنی و اظهار می‌کنند و مؤمنین در این خطاب می‌گویند امروز هر کسی در گرو عمل خویش است». در قرآن کریم آمده است: «اینجا مثل دنیا نیست که بتوانید با دادن رشوه جرم خود را بخیرید امروز از کسی فدیة و عوض نمی‌گیرند و شما

نمی‌توانید از این راه خود را از عذاب خلاص کنید، چون راه نجات یافتن از هر گرفتاری یا دادن عوض است که انسان بدهد و خود را از گرو آن عذاب درآورد و یا پارتی و یاری یاوران است که شما هیچ یک را ندارید»؛ اولی را با جمله «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» نفی کردند و دومی را با جمله «مَأْوَاكُمُ النَّارُ».

جمله «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» هر نوع ناصری که بتواند منافقین و کفار را یاری دهد و از آتش برهاند نفی کرده است مگر يك ياور را و آن، خود آتش است که می‌فرماید: «هِيَ مَوْلَاكُمُ؛ تنها آتش یاور شماست»؛ زیرا جمله مذکور انحصار را می‌رساند و منظور از (مولی) همان ناصر است و جمله مذکور، نوعی طعنه زدن است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۹/۲۷) آلوسی می‌گوید: چنین مرادی در این آیه که توبه آنها در قیامت به جای فدیة باشد، بعید است؛ زیرا خلاف ظاهر است. «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ أَيُّهَا الْمُنَافِقُونَ فِدْيَةٌ». «(فداء) و هو ما يبذل لحفظ النفس عن النائبة و الناصب ليوم الفعل المنفي بلا و «لَا مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا» أي ظاهرا و باطنا فيغاير المخاطبين المنافقين، ثم الظاهر أن المراد بالفدية ما هو من جنس المال و نحوه، و جوز أن يراد بها ما يعم الإيمان و التوبة فتدل الآية على أنه لا يقبل إيمانهم و توبتهم يوم القيامة و فيه بعد. وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ محل أويكم هِيَ مَوْلَاكُمُ أي ناصرکم من باب- تحية بينهم ضرب و جيع- و المراد نفی الناصر على البتات بعد نفی أخذ الفدية و خلاصهم بها عن العذاب؛ امروز از شما منافقین فدیة ای پذیرفته نمی‌شود. (فداء) آنچه برای حفظ جان از بلا و پیشامد بخشیده می‌شود و نصب‌کننده (یوم) فعل منفي با (لا) است (ولا من الذين كفروا) و نه از کافران که کفر آنها در ظاهر و باطن است و این معنا با مخاطبان منافق فرق دارد و به نظر می‌رسد که مراد از فدیة از جنس مال و مانند آن باشد و جایز است مراد از آن، آنچه ایمان و توبه را دربرگیرد، پس آیه دلالت بر عدم پذیرش ایمان و توبه آنها در روز قیامت دارد و به نظر آلوسی مراد از توبه بعید است چون خلاف ظاهر است. «وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ؛ و پناهگاه شما آتش است». «هِيَ مَوْلَاكُمُ؛ و آتش یاور شماست» (از باب طعنه زدن) و به طور کلی هر نوع ناصر و یآوری را نفی می‌کند بعد از نفی گرفتن فدیة و نجات آنها از عذاب آخرت» (آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۴/۱۷۸).

در مورد کسانی که در برابر آیات الهی ظلم و ستم کردند خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ  
 لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ  
 اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ؛ و اگر برای کسانی که [به آیات خدا] ستم ورزیده‌اند همه آنچه در  
 زمین است و مانندش با آن باشد بی‌تردید حاضرند آن را برای رهایی خود از عذاب سخت روز  
 قیامت عوض دهند و از سوی خدا آنچه را که [از عذاب‌های گوناگون] نمی‌پنداشتند، آشکار  
 می‌شود» (زمر: ۴۷). (انصاریان، ۱۳۸۳، ۴۶۳/۱) ظلم در اینجا معنی وسیعی دارد که هم شرك را  
 شامل می‌شود و هم مظالم دیگر را (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴۸۹/۱۹).

آیه دیگری در مورد ظلم وارد شده که تحقق فداء را نفی می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:  
 «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ  
 بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و اگر تمام افرادی که ستم کرده‌اند، فرضاً هر آنچه در زمین است از آن  
 آنها باشد، حاضرند همه آن را فدیة دهند و عذاب را نچسند و زمانی که عذاب را ببینند پشیمانی  
 خود را مخفی می‌کنند و میان آنها به عدل حکم می‌شود و ستم نخواهند شد» (یونس: ۵۴).  
 این آیه، اخبار و ارشاد است به کسانی که به نفس خود ستم نموده و در موقع فرصت، تابع دین  
 حق و عمل صالح نشدند و تابع نفس و شیطان شده‌اند و از راه حق منحرف شده و موقعی که  
 عذاب می‌بینند (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ) در دل، پنهان گردانند پشیمانی خودشان را و اگر آنچه در زمین  
 است و به فرض در دسترس آنها باشد حاضرند فداء دهند تا از عذاب برهند و از آنها قبول  
 نخواهد شد و بین آنها به عدل حکم می‌شود و (هم) حال است؛ یعنی عذاب بر آنها وارد می‌گردد  
 درحالی که به آنها ظلم نمی‌شود؛ یعنی عذابی که بر آنها وارد می‌شود پاداش عمل آنهاست که  
 به دست خود فراهم نموده‌اند» (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ۱۷۴/۶).

این آیه به شدت عذاب و اهمیت خلاصی از آن در نزد آنها اشاره می‌کند. جمله «وَأَسْرُوا  
 النَّدَامَةَ» به معنای این است که ندامت و پشیمانی خود را پنهان و کتمان می‌کنند تا گرفتار  
 شماتت و امثال آن نشوند. منظور از قضا و عذابی که در آیه آمده است عذاب و قضای دنیوی

است نه غیر دنیوی» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۰/۱۰۹). در کتاب روح المعانی آمده است: «لَأَفْتَدَتْ بِهِ أَى لَجَعَلْتَهُ فِدِيَةً لَهَا مِنَ الْعَذَابِ مِنْ أَفْتِدَاءِ بِهٍ مَعْنَى فِدَاءِ فَالْمَفْعُولُ مَحْذُوفٌ أَى لَأَفْتَدَتْ نَفْسَهَا بِهٍ؛ لَأَفْتَدَتْ بِهٍ يَعْنِي، أَنْ عَوَّضَ رَافِدِيَهُ خُودَ قَرَارِ دَادِ أَى أَفْتِدَاءِ بِهٍ مَعْنَى فِدَاءِ كَهَ مَفْعُولِ أَنْ حَذَفَ شَدِيدٌ اسْتِ؛ يَعْنِي دَرِ أَصْلِ (لَأَفْتَدَتْ نَفْسَهَا بِهٍ) بَوْدَهُ اسْتِ» (الآلوسی، ۱۴۱۵، ۶/۱۳۰). زمخشری می‌گوید: «لَأَفْتَدَتْ بِهٍ لَجَعَلْتَهُ فِدِيَةً لَهَا. يُقَالُ: فِدَاءٌ فَاغْتَدَى وَ يُقَالُ: أَفْتِدَاءٌ أَيْضاً بِمَعْنَى فِدَاءِ؛ لَأَفْتَدَتْ بِهٍ: أَنْ رَا بِرَايِ خُودَ فِدِيَهُ قَرَارِ دَادِ. كُفْتَهُ مِي شَوْد: أَنْ رَا فِدَا كَرْدِ پَسِ فِدَا شُد. أَفْتِدَاءٌ نِيْز بِهٍ مَعْنَى فِدَاءِ اسْتِ» (زمخشری، ۱۴۰۷، ۲/۳۵۲).

در آیه دیگر خداوند به کسانی که دعوت او را اجابت نکردند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَأَفْتَدُوا بِهِ أَوْلِيَّكَ لَهُمْ سُوءَ الْحِسَابِ وَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبُنَى الْمِهَادِ؛ وَ كَسَانِي كَهَ دَعْوَتِ خِدَاوْنِدَا رَا أَجَابَتِ نَكْنَدَا اِگَر هَمَه ثَرَوْتِ زَمِينِ وَ مِثْلِ أَنْ رَا دَارَا بَاشَنَدَا وَ بَخْشَشَ كَنْنَدَا تَا أَزْ عَذَابِ وَ كَرَفْتَارِي هَا رَهَا كَرْدَنَدَا أَزْ أَنَهَا پَذِيرَفْتَه نَمِي شَوْد وَ أَنَهَا بِدَحْسَابِي دَارَنَدَا وَ جَايشَانِ جَهَنَمِ اسْتِ كَه بِدَجَايِگَاهِي اسْتِ» (رعد: ۱۸). (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۵۶/۱۱)

خداوند خطاب به مجرمان می‌فرماید: «يُودُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يُفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ وَ صَاحِبَتِيهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ. وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ؛ آری به قدری عذاب خدا در آن روز هولناك است كه انسان می‌خواهد عزیزترین عزیزان را كه در چهار گروه در اینجا خلاصه شده‌اند (فرزندان، همسران، برادران و فامیل نزدیک كه یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا كند نه فقط آنها بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین برای رهایی او از عذاب قربانی شوند» (معارج: ۱۱-۱۴).

یود از ماده ود بر وزن حب به معنی دوست داشتن همراه با تمنی است و به گفته راغب در هريك از این دو معنی، بلکه در هر دو معنی نیز به کار می‌رود. یفتدی از ماده فداء به معنی حفظ كردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۳/۲۵) علامه در معنای یفتدی می‌گوید: «مصدر آن، افتداء است به معنای این است كه اگر ضرری

متوجه جان خودت و یا شخصی دیگر شده چیزی را فدای او کنی و آن ضرر را با آن بدل و عوض برگردانی» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۱/۲۰). طبرسی درباره معنای افتداء می‌گوید: «الموَدَّة: مشترك میان تمنی و محبت است. گفته می‌شود وددت الشیء یعنی، تمنیته آرزو کردم آن را. «وددته احببته؛ دوست داشتم وی را». اوَدّ: در تمنی و محبت استعمال می‌شود. الافتداء: فدیة و فدا دادن است. قبول ضرر کردن از چیز به بدل دادن از آن چیز» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۰۸/۲۵).

«وليعلم أنّ عذاب يوم القيامة إنّما ينشأ من ظلمة النفس ومحبوبيته عن النور والرحمة، في أثر الأعمال السيئة والأفكار الباطلة والصفات الخبيثة، وإذا تحصّل ذلك فلا يفيد في رفعه و إصلاحه الفداء. فإنّ الفداء لا يناسب رفع المحبوبة عن النفس، ولا يؤثّر في إزالة آثار الظلم والطغيان والعصيان، مضافاً إلى انقضاء زمان العمل والتكليف بالموت والرحلة عن الدنيا». (مصطفوی، ۱۴۱۷، ۴۱/۹) صاحب تحقیق می‌گوید: «(الافتداء) به معنای اختیار فداء است. همان طور که در آیات فوق آمده است؛ یعنی فداء را اختیار می‌کنند. در مورد این آیات بیان می‌کند که عذاب روز قیامت از ظلمت روح نشأت می‌گیرد و محجوبیت نفس از نور و رحمت الهی در اثر اعمال بد و پندارهای باطل و صفات ناپسندیده برمی‌خیزد. بنابراین، اگر عذاب الهی حاصل شود فداء هیچ فایده‌ای ندارد؛ زیرا فداء در رفع محجوبیت از نفس مناسب نیست همان طور که در آثار ظلم، طغیان و عصیان تأثیری ندارد. علاوه بر آن، زمان کار و تکلیف با مرگ و رحلت از این دنیا منقضی شده است».

بنابراین، معانی و مشتقات فداء با صیغه‌های اسمی و فعلی در قرآن کریم در يك مفهوم کلی قرار گرفته و آن بدل یا عوض که در مقابل رهایی از اسارت یا شری قرار می‌گیرد، خواه بند اسارت باشد یا تکلیفی واجب یا مانند آن و انسان در مقابل آن کیفر جانی یا مالی، کفاره یا جریمه می‌پردازد تا از آن اسارت و تکلیف رهایی یابد که به آن فداء می‌گویند. بنابراین، تمام معانی فداء در آیات و تحقیق مورد بحث نمایانگر مصداق و مظهر آن معنای جامع است.

## ۸. فداء در احادیث

- در مفردات نهج البلاغه آمده است: «فدی: عوض یعنی، عوضی که انسان از برای خود می‌دهد. فدیة و فداء نیز همان است. این ماده چهاربار در نهج البلاغه آمده است. اشعث بن قیس از بالای منبر فریاد کشید: «علیک لعنة الله و لعنة الاعین، حانک بن حانک، منافق بن کافر، و الله لقد اسرک الکفر مرة و الاسلام اخری فما فداک من واحدة مالک و لا حسبک؛ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، احمق پسر احمق، منافق پسر کافر، یک بار کفر تو را اسیر کرده، بار دیگر اسلام. در هیچ یک نه مال تو از تو عوض گردید و نه حسب و تبارت، مشروح آن در «شعث - اشعث»». (قرشی، ۱۳۷۷، ۲/۸۰۷)

- علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار به نقل از کتاب اخبار الرضا علیه السلام از امالی صدوق می‌گوید: «از ابن عبدوس از ابن قتیبه از فضل نقل شده، گفت: شنیدم الرضا علیه السلام می‌گوید: هنگامی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام دستور داد که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی که بر او نازل گشت را ذبح کند. ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را با دستان خود ذبح می‌کرد و به او دستور داده نمی‌شد که قوچ را به جای اسماعیل ذبح کند. تا بر سر قلبش بیاید، آنچه بر سر قلب پدری که عزیزترین فرزندانش را با دستان خود فدا کرده آمده بود، پس بدان وسیله سزاوارترین درجات اهل ثواب بر مصیبت‌ها را مستحق شود. پس خداوند عزوجل به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب‌ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت پروردگارا هیچ مخلوقی نزد من محبوب‌تر از محبوبت محمد نیافریدی، پس خداوند به او وحی کرد: آیا او نزد تو محبوب‌تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او نزد من از خود محبوب‌تر است. فرمود: پسرش برای تو عزیزتر است یا پسرت؟ گفت: پسرش. فرمود: با ذبح فرزندش به ناحق به دست دشمنانش، قلب تو را به درد می‌آورد یا به خاطر اطاعت از من، فرزندت را به دست خود ذبح کنی؟ گفت: پروردگارا ذبح او به دست دشمنانش بر قلبم دردناک‌تر است. فرمود: ای ابراهیم، گروهی که ادعا می‌کند از امت محمد است فرزندش حسین را به خاطر ظلم و ستمگری بعد از آن می‌کشد، همان‌طور که قوچ ذبح می‌شود. بدین وسیله مستحق خشم من می‌شوند. بنابراین، ابراهیم نتوانست بر غم و اندوه خود غلبه کند و قلبش به درد آمد و شروع به

گریستن کرد، سپس خداوند متعال وحی فرمود: ای ابراهیم غم خود را بر فرزندت اسماعیل جبران کردی به واسطه غمت بر حسین و کشتن او و بر این بلا و سختی، بالاترین درجات پاداش دهندگان را بر خود واجب کردی و آن است قول خداوند متعال: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ و ما قربانی بزرگی را فدای او کردیم» (صافات: ۱۰۷).

علامه مجلسی می‌گوید: «در این خبر اشکالات زیادی وارد شده و آن این است: اگر مقصود از قربانی بزرگ، کشتن حسین علیه السلام است، پس مفدی عنه یعنی، اسماعیل، مقامی بالاتر از مفدی به یعنی، امام حسین علیه السلام نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا ائمه که درود خدا بر آنها باد مقام والاتری از پیامبران اولی‌العزم علیهم السلام دارند، پس از دیگران چطور؟ اگر چه استعمال ظاهری کلمه فداء، عوض از چیزی که کمتر از آن در خطر و شرف است. جواب داده می‌شود زمانی که حسین علیه السلام از فرزندان اسماعیل بود، اگر اسماعیل ذبح می‌شد پیامبر ما هم وجود نداشت. همچنین سایر ائمه اطهار و پیامبرانی که از فرزندان اسماعیل علیه السلام نیز چنین بودند. اگر ذبح اسماعیل جایگزین ذبح یکی از نوادگان و فرزندانش شود و آن حسین علیه السلام باشد مثل اینکه عوض داده شده از ذبح کل و عدم وجود آنها به صورت کلی به ذبح یکی از اجزاء و شکی نیست که رتبه کل خاندان با عظمت‌تر از مرتبه جزء است».

در اخبار این‌گونه نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت اسماعیل علیه السلام را برای امام حسین علیه السلام فدا کند، بلکه خداوند جزع ناشکیبایی حضرت ابراهیم علیه السلام بر حضرت اسماعیل علیه السلام را به جزع ابراهیم بر حسین علیه السلام فدا کرد. به نظر می‌رسد که مراد از فداء معنای ظاهری نیست، بلکه مراد، عوض است. هنگامی که افسوس حضرت ابراهیم علیه السلام بر آنچه از ثواب جزع بر فرزندش را از دست داده بود خداوند او را با آنچه برتر و بزرگ‌تر و ثواب بیشتری دارد، عوض کرد و آن جزع بر حسین علیه السلام است. خلاصه مطلب این است که شهادت امام حسین علیه السلام امر مقدر بود و برای جلوگیری از قتل حضرت اسماعیل علیه السلام نبود. این آیه دو وجه دارد: اول يك مضافی مقدر شود؛ یعنی «فدیناه بجزع مذبوح عظیم الشان؛ و آن جزع را به ذبحی

بزرگ عوض کردیم». دوم، حرف باء سببی باشد: «فدیناه به سبب مذبوح عظیم بأن جزع علیه؛ ما به دلیل جزعش بر آن او را به ذبح شده عظیمی فدا کردیم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۴/۴۴).

در کتاب بحار الانوار روایت دیگری از کتاب الکافی نقل شده است که معنای فداء را تبیین می‌کند. «الکافی: عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعة فافتدها من مالي. بیان: «فافتدها» كأن الافتداء هنا مجاز فان المال يدفع المنازعة كما أن الدية تدفع طلب الدم، أو كما أن الأسير ينقذ بالفداء، فكذلك كل منهما ينقذ من الآخر بالمال، فالاسناد إلى المنازعة على المجاز، في المصباح فدا من الأسير يفديه فدى مقصور وتفتح الفاء وتكسر إذا استنقذه بمال واسم ذلك المال الفدية و هو عوض الأسير وفاديته مفادة وفداء أطلقتها وأخذت فديته، وتفادى القوم اتقى بعضهم ببعض، كأن كل واحد يجعل صاحبه فداء، وفدت المرأة نفسها من زوجها تفدى وأفدت أعطته مالا حتى تخلصت منه بالطلاق؛ در کافی آمده است: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مفضل، می‌گوید: ابو عبد الله عليه السلام می‌فرماید: اگر بین دو نفر از شیعیان ما اختلاف دیدی آن را از پول من با خرید کن (فافتدها). توضیح: «فافتدها» مثل اینکه فداء در این مطلب از باب مجاز است، پول اختلاف را دور می‌کند همان طور که دیه طلب خون را دور می‌کند یا همان طور که اسیر با فداء نجات پیدا می‌کند، پس در این صورت هر کدام از آنها با پول از دیگری نجات پیدا می‌کند». در ادامه مطلب به کتاب مصباح استناد می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۳/۴۵). بنابراین، براساس آنچه در روایات بیان شد مراد از فداء معنای ظاهری نیست، بلکه آنچه در کتب لغت وارد شده و آن عوض از چیزی است.

## ۹. متضاد واژه فداء

متضاد کلمه فداء، واژه‌هایی مانند أسر، حبس، قید، کبل و عقل است. الف) (أسر) بستن با بند است که به آن قید می‌گویند و از این معنا اسیر نامیده شد؛ زیرا اسیر را با قدمی بستند و هر زندانی در قید یا زندان را اسیر گویند مانند قول خداوند متعال: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ



مِسْكِينًا وَبَيْتِيًّا وَأَسِيرًا؛ و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراك می دادند» (الانسان: ۸). اسیر همان زندانی است. در مورد آیه ۲۸ سوره انسان به آفریده شدن یا خلقت اشاره دارد (الجوهري، ۱۴۰۷، ۵۷۸/۲). همان طور که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید: «کلمه (شد - بستن) برخلاف کلمه (فك - بازکردن) است. کلمه (أسر) در اصل به معنای بستن و طناب پیچ کردن است و بر خود طناب و زنجیر و امثال آن نیز اطلاق می شود، پس معنای اینکه فرمود: «شددنا أسره» این است: «ما مفاصل آنان را با رشته های اعصاب و بافت های عضلانی محکم به هم پیوستیم». ممکن است کلمه (أسر) به معنای مأسور و معنای آیه این چنین باشد: «ما پیوند اعضای مختلف به هم پیوسته آنان را محکم کردیم به طوری که شدت به هم پیوستگی انسان واحدی شدند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰/۲۲۸).

(ب) الحبس، منع کردن یا بازداشتن از شتاب و برخاستن و خودداری کردن است و حبس، ضد رها کردن است مانند مَحْبَس و محبس، زندان است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۵۰/۳) حبس در قرآن به دو صیغه وارد شده است: یکی در سوره هود و دیگری در سوره مائده: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ؛ و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم از روی استهزا می گویند: چه چیز مانع آن شده است» (هود: ۸). این قول درباره سخن کافران است که خدا می فرماید: «اگر در عذاب کردن آنان تأخیر بیندازیم، خواهند گفت که چه چیزی موجب محبوس شدن و مانع نازل شدن عذاب شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۱۵/۵) «تَحْبِسُوهُمْ مِّنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ؛ آن دو شاهد را نگاه دارید تا بعد از نماز» (مائده: ۱۰۶). این آیه در مورد گواهی دادن دو شاهد است که در صدق گفتارشان تردید وجود دارد: «باید آن دو را بعد از اقامه نماز نگه داشت و از آن دو بخواهند قسم یاد کنند که حق را به باطل نفرشند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۳۰/۹).

(ج) قید به معنای مقدار و اندازه است و کاربرد آن برای هر چیز که حبس می شود از باب استعاره است. می گویند: «پای او را با پایبند بستم و می بندم و او را از کار بازداشتتم». قید، مفرد

قیود است و مقید، جای بستن پای بند است از پای اسب و یا جای خلخال در پای زن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵/۴۴).

د) کبل، کلمه‌ای صحیح است و دلالت می‌کند بر دست‌بند یا پای‌بند سنگین و سخت که بر بازداشت‌شدگان می‌زنند. گفته می‌شود: «اسیر را در بند و زندانی کردم و به طناب شکارچی کابول می‌گویند. مراد از مکابله، تأخیر در دین است. گفته می‌شود که من به دینتان بند کشیدم و آن هم از حبس است» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵/۱۵۵).

د) عقل: اصل در عقل بندکردن و بازایستادن است مثل: «عقل البعیر بالعقال؛ بستن شتر با پای‌بند». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲/۶۲۹) از موارد کاربرد عقل در قرآن کریم: «فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ پس آنها تعقل نمی‌کنند» (بقره: ۱۷۱). طریحی می‌گوید: «عقل کسی است که خویشترداری کند و خود را از هوس نفس بازدارد» (الطریحی، ۱۳۷۵، ۵/۴۲۵). بنابراین، همه واژه‌های متضاد بر یک نوع بند یا حبس دلالت دارند؛ خواه حقیقی یا معنوی باشد.

### ۱۰. نتیجه‌گیری

واژه فداء در لغت، دو اصل دارد، اما صاحب تحقیق هر دو معنا را به يك اصل بازگردانده است. واژه‌های حرر و خلص به این دلیل مترادف واژه فداء هستند که خلص از شر یا مکروهی رهایی می‌یابد. حرر در مقابل آزادی، چیزی می‌دهد و آن فداء است. واژه فداء بر دو اساس تحقق می‌یابد: یا به وسیله مال یا جان مانند مبادله اسیر با اسیر یا پرداخت مال به جای اسیر. اصطلاح فداء با صیغه اسمی و فعلی و مشتقات متفاوت آن ۱۳ بار در قرآن ذکر شده است. مصادیق فداء: عوض از اسیر، کفاره سوگند و روزه، کفاره حلق برای مضطر در حج، بدل از خلع، عوض از ذبح اسماعیل و بدل از عقاب اخروی. آیه‌هایی که در سیاق بیان عاقبت کافران و منافقان و... وارد شده است محقق نشدن فداء و عدم قبولی آن را بیان می‌کند. بر همین اساس، فداء در این آیات به صورت منفی وارد شده است.

معنای تفادوهم در آیه ۸۵ بقره بنا بر قول اندلسی و ثعالبی، مبادله اسیر با اسیر است، ولی نظر قرطبی و طبرسی، فدیة دادن در عوض اسیر است که همراه با فدیة دادن است. و تفدوهم همراه با صلح است، ولی تفادوهم همراه با خشونت است. براساس قول صاحب التحقیق افتداء در آیات ۵۴ سوره یونس، ۱۱ سوره معارج و ۳۶ سوره مائده به معنای اختیار کردن فداء است و فداء در آیات کارساز نیست؛ زیرا عذاب این افراد از ظلمت روح نشأت می‌گیرد و فداء باعث رفع محجوبیت از نفس آنها نمی‌شود و علاوه بر آن، زمان توبه در قیامت منقضی شده است. بنابراین، این نتیجه به دست آمد که مفهوم فداء با تمام مشتقات آن که در قرآن کریم وارد شده براساس کتب لغوی، تفسیری و روایات در يك معنای عام درج شده و آن، بدل یا عوض است به معنای جایگزینی از چیزی.

#### فهرست منابع

- \* قرآن کریم
۱. ابن فارس بن زکریا، احمد (۱۴۰۴). معجم مقاییس. محقق: عبد السلام محمد هارون. بی‌جا: مکتبه الاعلام الاسلامی.
  ۲. احمد، مختار (۱۳۷۵). معناشناسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
  ۳. آلوسی، محمود (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. محقق: علی عبدالباری عطیه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
  ۴. اندلسی، ابوحنبل محمد بن یوسف (۱۴۲۰). البحر المحیط فی التفسیر. محقق: صدقی محمد جمیل. بیروت: دارالفکر.
  ۵. انصاریان، حسین (۱۳۸۳). ترجمه قرآن. قم: انتشارات اسوه.
  ۶. بانوی اصفهانی، نصرت امین (۱۳۶۱). مخزن العرفان در تفسیر قرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان.
  ۷. پالمر، فرانک (۱۳۷۴). نگاهی تازه به معناشناسی. مترجم: صفوی، کوروش. تهران: مرکز نگاهی ماد.
  ۸. الثعالبی، عبدالرحمان (۱۴۱۸). جواهر الحسان فی تفسیر القرآن. محقق: الدكتور عبدالفتاح ابوسنه -الشیخ علی محمد معوض - والشیخ عادل احمد عبدالموجود. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
  ۹. جمعی از نویسندگان (بی‌تا). مرکز المعجم الفقہی للمصطلحات. بی‌جا: بی‌نا.
  ۱۰. الجوهری (۱۴۰۷). الصحاح. محقق: احمد عبدالغفور العطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
  ۱۱. حائری طهرانی، علی (۱۳۳۷). تفسیر مقتنیات الدرر. طهران: دارالکتب الاسلامیه.
  ۱۲. الدهلکی، ثناءالدین (۱۴۴۲). عاشوراء و حقیقه الخلاص (مقاربه قرآنیہ نقدیہ لنظریه الفداء). نشریه الاصلاح الحسینی، شماره ۳۱، ۷۳-۱۰۳.

۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن. محقق: صفوان عدنان داودی. مترجم: خسروی حسینی، غلامرضا. بیروت: دارالعلمدار الشامیه.
۱۴. رستگاری، علی اکبر (بی تا). لغت نامه قرآن کریم سلام. بی جا: بی تا.
۱۵. الزبیدی (بی تا). تاج العروس. بیروت: دارالفکر.
۱۶. زمخشری، محمود (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دارالکتب العربی.
۱۷. صفوی، کوروش (۱۳۸۲). در آمدی بر معناشناسی. نشریه کتاب ماه و ادبیات و فلسفه، شماره ۷۵-۷۶.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. مترجم: موسوی همدانی، محمدباقر. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۲۰. الطریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرین. محقق: حسینی، احمد. تهران: انتشارات مرتضوی.
۲۱. طوسی (۱۳۸۸). المبسوط. تصحیح: البیهودی، محمدباقر. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه..
۲۲. الفراهیدی، الخلیل (۱۴۱۰). العین. محقق: الدكتور مهدی المخزومی، و الدكتور ابراهیم السامرائی، بی جا: دارالهجره.
۲۳. فیض الاسلام، علی نقی (۱۳۷۸). ترجمه و تفسیر قرآن عظیم. تهران: انتشارات فقیه.
۲۴. الفیومی، احمد بن محمد المقرئ (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. بی جا: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۵. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس القرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۷). مفردات نهج البلاغه (فارسی). تهران: مؤسسه فرهنگی نشر قبله.
۲۷. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). الجامع لاحکام القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۲۸. قلچقی، محمد (۱۴۰۸). معجم لغه الفقهاء. بیروت: دارالنفائس للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۹. المجلسی (۱۴۰۳). بحار الانوار. محقق: البیهودی، محمدباقر. بیروت: مؤسسه الوفاء.
۳۰. محمود عبدالرحمن عبدالمنعم (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. بی جا: دارالفضیله.
۳۱. مصطفوی، حسن (۱۴۱۷). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مؤسسه الطباعة و النشر و زاره الثقافه و الارشاد الاسلامی.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.